

## همنشین بهار



# مرغِ سحر ، ناله سرُکن

چنین بود بند ۲۰۹ ، در زندانِ اوین  
قسمتِ دوم

در قسمت پیش با اشاره به افشاگری **زندانیان سیاسی از بند رسته** که به درستی بر مظلومیت و حقانیت مقاومت میهنمان انگشت گذاشته اند آرزو کردم که برای ثبت و ضبط خاطرات زندان که از آن مردم پاکی ست که ما را در دامن پر مهر خویش پرورانده اند ، آستین ها را بالا زنیم و به ویژه پای صحبت خانواده زندانیان سیاسی بنشینیم چرا که حلقه مفقوده در خاطرات زندان ، درد و رنج آنان است . . . دیروز پدر فضیلت کلام و مادر سنجری و امروز پدر رضایی و بدیع زادگان به خاک افتادند ، و فردا امثالِ مادر کوشالی و پدر شجاعی و صدها پدر و مادر شریفی که اینجا در ایران زندگی میکنند ، از میان ما میروند بی آنکه پای داستان زیبا و غمگین آنان نشسته باشیم که هر فرازش افشاگر تاجران و تاجرانی ست که ، خدائی جز نفت و دلار ندارند و دست چرکین رژیم را که با سجاده و ساطور به جان مردم مظلوم ما افتاده است ، می فشارند

امیدوارم علاوه بر دریا هنرمند - که من از یاداشتهای ایشان استفاده نموده ام - زندانیان از بند رسته یادمان ها را که به قول " رومن رولان " هیچ دشمن پیروزی نمیتواند به آن دستبرد زند ، لا اقل برای فرزندان خودشان هم که شده به رشته تحریر آورند ، هم اکنون که همه ما زنده و در قید حیات هستیم ، مداحان ! با بی شرمی تمام به مدج شکنجه گران می نشینند و در روز روشن دروغ میگویند، وای به ، حالی که دیگر زنده نباشیم

سایت مهدیس مطلبی را درج نموده که در آن آمده

**مطلبی با عنوان " چنین بود بند ۲۰۹ ، در زندان اوین " درج شده که سرپا دروغ است ، چرا ؟ برای اینکه اولاً هر نظامی بازداشتگاه دارد و این طبیعی ست . در ثانی کی رفته و دیده که در بند ۲۰۹ شکنجه میداده اند ؟**  
**جزکسانیکه با رحمت نظام اسلامی آزاد شده وبعد مشتی چرند و پرند نوشته و گفته اند ، هیچکس در باره به اصطلاح شکنجه حرف نزده است توهین کردن به خادمین نظام که از سال پر دردرسر شصت به این سو شب و روز نداشته اند و حتی به خاطر مشتی منافق و کافر نتوانستند به جبهه های جنگ بروند و در کنار رزمندگان اسلام باشند ، حدی دارد**  
**یک مشت بازی خورده نادان که تا پایشان به زندان می رسید پشیمان میشدند ، بزرگترین ضربات را به خدمتگزاران کشور ما زده اند و حالا هم زندان را که حکم ندامتگاه و آموزشگاه داشته است شکنجه گاه معرفی میکنند**

خواهران و برادران عزیز ، نوشته هائی که آینه واقعیتهای زندان باشد و دور از حق کُشی و کزافه گوئی و بزرگ نمائی ، مسائل زندان را حلّاجی کند ، زیاد نیست ، مردم ما که همه چیز را از آنان گرفته اند به خاطرات فرزندان خویش نیازمندند ،

فرشته صبح چهر ، محمد رضا معینی ، محمد رضا آشوع ، نصرالله مرندی ، رضا شمیرانی ، مهران اعظمی ، جعفر مسعودی ، مهدی اصلانی ، زهرا والی نژاد ولیائی ، سارا شاه محمدی ، نادر اسکندری ، زهره شیشه ، حسن مقصودی ، حیدر جهانگیری - یاد الله قلی خان سردار رشیدی که لاجوردی از جسد غرقه به حونش نیز می هراسید ، به خیر - محسن زادشیر ، خدیجه کامیار ، مهدی رضوی ، محمد جوانمردی ، هادی غفوری ، مهری سلّاحی ، حسین توتونچیان ، فهیمه ملک ، اردشیر بهارلو ، احمد عمو زیدی ، معصومه جوشقانی که در زندان پرستار مهربان زندانیان بودند ، ناصر کاخساز ، ویدا حاجبی ، مینا ، و همه ما زندانیان از بند زسته ، تا خود و خاطرات خویش را از قزل حصار درون و گوهردشت بیرون ! واز " زندان روزمرگی " آزاد نکنم ! به خلق خویش مدیونم

خوشحالم که علاوه بر خانم عاطفه اقبال ، آقای ایرج مصداقی نیز خاطرات خود را که گویا هزارو دویست صفحه است ، منتشر می کنند ، واقعیتش اینست که گزارشگرایان واقعیتهای زندان ، انگشت شمارند ، بر گردیم به بند دویست و نه

در مورد ۲۰۹ با توضیح دسته بندی هائی که آش خاله هر رژیم سفاک و مرتجعی ست ، به بند ده که امثال حسین روحانی و سیروس لطیفی در آنجا بودند و نیز به جنگ و دعواهای سپاه و دادستانی که دودش به چشم زندانیان سیاسی می رفت ، اشاره نمودیم و گفتیم مسوولین سپاه از تحویل افراد بند ده دویست و نه یعنی توأبینی که در اختیار داشتند ، به بندهای عمومی که در دست دادستانی بود خودداری میکردند و این موضوع در حالی صورت میگرفت که تمام مراحل بازجویی این افراد به پایان رسیده بود . نشنیدم که فردی این افراد را بعداً در بندهای عمومی اوین و قزلحصار و گوهردشت دیده باشد این برخورد دوعلت داشت . یکی آنکه به دلیل موقعیت برجسته سازمانی این افراد امکان بهره گیری از ایشان برای نفوذ به درون تشکیلات به روشهای ساده میسر میشد . دیگر آنکه به دلیل رقابت و بهتر بگویم نوعی کینه سپاه و دادستانی نسبت به یکدیگر ، سپاهیهها از یکسو میکوشیدند به دستگیریها و عملیات خود ابعاد مهمتری ببخشند و از سوی دیگر این واهمه را داشتند که در صورت تحویل این افراد به

دادستانی ، بازجویان تحت هدایت لاجوردی با آغاز شکنجه و فشار آنها را وادار به بیان برخی مطالب کنند که مستقیماً موجب ضربه خوردن به اعتبار عملیاتی سپاه و ضعیف کردن حوزه نفوذ سپاه در عملیات بر علیه نیروهای اپوزیسیون به ویژه مجاهدین خلق شوند

**سپاه موفق شده بود بزرگترین و مهم ترین ضربات را به مجاهدین و سایر گروهها وارد کند در صورتی که دامنه عملیات دادستانی محدود به هواداران میشد و موفق نشده بودند در عملیات خود موفق به دستگیری فرد مهمی به ویژه از مجاهدین خلق شوند و از همین رو وقتی برخی افراد به مزدوری تن داده - نظیر ولی الله صفوی و محمدرضا یزدی زاده - را که در فاز سیاسی از مسوولین بخش دانش آموزی مجاهدین بوده و در فاز نظامی از سراکیپهای عملیاتی شده بود ، برای مصاحبه های تلویزیونی حاضر میکردند ، به دروغ در همه جا آنان را به عنوان عضو سازمان مجاهدین خلق معرفی میکردند و این کار صرفاً برای جبران و باصطلاح کم نیابردن در مقابل سپاه در درگیریهای درونی جنایتکاران بود اکثر بازجویان سپاه و مسوولین بند دویست و نه را افراد جوان دانشجویی تشکیل میدادند که سپاه توانسته بود جذب و به این کار بگمارد در صورتی که اکثر بازجویان دادستانی و عوامل دست اندرکارش افراد بازاری و عادی بودند که از هیئتهای مذهبی محل تردد لاجوردی و دارودسته اش در تهران و شهرستانها آمده و فاقد تحصیلات عالی بودند و برخی از آنان چنانکه از نوع محاوره و رفتار و اطلاعاتشان مشخص بود حتی تحصیلاتی در حد سیکل و دیپلم متوسطه نیز نداشتند . این موضوع ، یعنی پایین تر بودن مراتب تحصیلی بازجویان دادستانی نسبت به دویست و نه ، خود به عقده درونی برای عوامل دادستانی بدل شده بود که به خودی خود در نوع برخورد با زندانیان نیز موثر بود - مثلاً در زمستان شصت و دو یا شصت و سه درحسینیه اوین که به اجبار همه زندانیان را در آن حاضر میکردند و در آن چند نفر به باصطلاح افشاگری میپرداختند دختری زندانی برنامه افشاگری مثلاً مهمی ! را اجرا کرد و طی آن برنامه ها و رفتار سپاه و بند دهی های دویست و نه را به شدت زیر سوال برد و باصطلاح آنرا به برنامه پیچیده تشکیلاتی و نفوذ درون زندان و ایجاد تشکیلات قویتر در درون زندان ! از سوی زندانیان بند ده نسبت داد که توسط دادستانی لو رفته و از بروز توطئه ای مهم درون زندان جلوگیری شده است ! البته همه آن برنامه نمایشی بود که آن دختر زندانی را تحت شکنجه وادار کرده بودند با طرح آن مطالب زمینه به زیر سوال بردن فعالیتهاى توابع در اختیار سپاه را به شکلی موثر و جدی فراهم نماید**

دلیل آن را هم تا حدودی در بالا توضیح دادم. به عنوان نمونه مهمترین عضو مجاهدین که توسط دادستانی زنده دستگیر و تن به همکاری داده بود ابوالقاسم اثنی عسری بود در حالی که سپاه نه تنها در موثرترین ضربات حضور اصلی داشت بلکه توانسته بود مثلاً افرادی نظیر سیروس لطیفی (مسوول بخش شهرستانهای مجاهدین در آن مقطع) که از کادرهای قدیمی مجاهدین بود یا علی اصغر فقیهی از اعضای باسابقه مجاهدین را پس از دستگیری به همکاری وادارد و این در رقابت بین دو جریان موثر اوین دادستانی و سپاه) برای دادستانی با ناخرسندی همراه بود)

**سپاه از پتانسیل و هشیارى ضد انقلابى نیروهاى " تکلیف گرا و فتواپذیر " که برای رضای خدا ! و حفظ کیان اسلام ! به جلد علی بن یقظین ! یا " جانی دالر " میرفتند و با تبلیغات شبانه روزی آخوندها ، به آزادیخواهان به چشم صحابه شمر و یزید ! نگاه میکردند که گوئی به جنگ امام حسین آمده اند !**

منتهای استفاده را میکرد ، و با خدمات توابع - بازجوهای بی بته و بی پرنسیب ، و نیز برخی مزدوران ساواک و تجارب اطلاعاتی چندین کشور دوست ! به معنی واقعی کلمه خصلت " پلیسی - نظامی " پیدا کرده و به تعقیب و مراقبتهای پیچیده دست میزد و دشمنان ساده اندیشش را مات و متجیر میکرد ، اگر عمرم وفا کرد ، در آینده رویدادهائی را ذکر میکنم که براستی جای تأمل دارد . . . بر خلاف دادستانی که مانند مرغی که تخم دوزرده کرده ! هوار هوار راه می انداخت ، سپاه آب زیر کاه بود و زیر زیره و بی سر و صدا ضربه میزد ، نمونه هائی چون " مجاهد شهید ساسان سعید پور " کم نبودند که زنده بودند و

شکنجه میشدند اما در روزنامه ها به دروغ کُشته معرفی می کرد تا سر نخ های تازه به دست آورد ،  
 شخصا نمونه هائی را می شناسم ، که توسط زنان و دختران بی حجاب و آرایش کرده ! تعقیب و مراقبت  
 شده و پس از دستگیری همان ها بدون نقاب بالای سرشان می آمدند و آشنائی میدادند که ما بودیم فلان جا  
 و فلان جا تعقیب میکردیم و متلک می گفتند که حزب الله پیچیده شده ! مجاهد بزرگوار " جعفر اردکانی  
 که شمالی بود و در زمان شاه گویا دروکیل آباد مشهد زندانی ساواک بوده ، یکی از این نمونه ها ست "   
 جعفر شوخ و مهربان بر خلاف شعبانعلی ، برادر نا برادرش ! که یار غار شکنجه گران شد و با ،  
 توابع - بازجوهای دیگر مثل مسعود قربانی و . . . نقاب میزد و برای شناسائی زندانیان به سلولها می  
 آمد ، آزاده بود و مردانه جان داد

در ۲۰۹ نوع برخورد زندانبانان نیز با زندانیان متفاوت بود. زندانبانی بود که بسیار آهسته حرف میزد.  
 زندانبانی بود که عادت داشت بسیار بلند حرف بزند . شوخی کند و از دید خودش به زندانیان متلک  
 بگوید . مثلا دروپیست و نه زندانبانی بود به نام محسن . جوانی بلند بالا و قوی هیکل که گفته میشد  
 برادرش توسط واحدهای عملیاتی مجاهدین ترور شده است. او بسیار جوان بود و عادت داشت تا بلند  
 بلند حرف بزند . برای خودش با صدای بلند نوحه بخواند و برعکس فردی بود به نام سلمان که زندانیان  
 دکتر سلمان صدایش میکردند و بسیار آهسته حرف میزد . گفته میشد وی توابع یکی از گروهها بوده  
 فرقان ) که بعدا بریده و وارد سپاه شده لیکن با اینکه به عضویت سپاه درآمده به دلیل سابقه گروهی  
 زندانی است و نمیتواند از زندان خارج شود

در دویست و نه اگر چه برخی زندانبانان نظیر محسن که فریاد زدن عادتش بود در مواردی به شدت به  
 زندانی پرخاش میکردند ، اما برخورد ها سنجیده تر بود ، در حالیکه زندانبانان بندهای عمومی و  
 دادستانی به اختیار خود به خاطر هر مسئله ناچیزی زندانیان را به باد مشت و لگد وسیلی میگرفتند و هیچ  
 منع و توبیخی هم در مورد آنان اعمال نمیشد . این دوگانگی برخورد ما را به یاد زندانهای شاه و شیوه  
 های متفاوت شهربانی و ساواک می اندازد ، در آنزمان بر خلاف ساواک که با تأثیر از مستشاران  
 آمریکائی - اسرائیلی ، علمی ! شکنجه میکرد ، برخوردهای شهربانی آنگونه که شکنجه گران ساواک  
 مثل رسولی و عضدی و منوچهری میگفتند ، خرکی بود و پدر صاحب بچه را در می آورد ! گویی وقتی  
 جناب منوچهری و دوستانش در اتاق تمشیت ! زندانی بی پناه را روی اجاق برقی می گذاشتند و پی کار  
 خویش می رفتند ، خیلی انسانی ! عمل می کردند ، ساواک شکنجه را که آخوندها به آن تعزیر میگویند ،  
 تمشیت ! می نامید ، بگذریم . . . اگر فشار روحی ناشی از بازجویی و شکنجه را در نظر نگیریم فضای  
 عمومی داخل بند دویست و نه در مجموع قابل تحمل تر بود

در این بند ، پس از تخلیه اطلاعاتی و انجام بازجوییهای مرسوم - دیگر زیاد به دیدگاه های ایدئولوژیک  
 فرد نمی پرداختند - مگر آنکه فرد فرد مهمی بود و از دید ایشان لازم بود برخورد شود تا در صورت  
 شکستن وی بتوان بر روی سایر افراد هم گروهش اثر گذاشت

ولی در بندهای تحت اختیار دادستانی همه رفتار و گفتار و کردار زندانیان زیر ذره بین بود. بودند افرادی  
 که پس از انتقال به بندهای عمومی تحت اداره و اختیار عوامل دادستانی مصرانه با نامه نگاریهای پی در  
 پی خواهان بازگشت مجدد به دویست و نه میشدند. دلیل آن هم روشن بود. آنچنان فشار روحی به زندانی  
 در بندهای عمومی وارد میشد که گاه تحمل آن حتی از سلول انفرادی نیز سخت تر بود

در بیشتر سلولهای دویست و نه زندانیانی بیش از یک نفر جای داده میشدند . یعنی درحقیقت سلول  
 اسمش انفرادی بود ولی عملا به اصطلاح زندانیان چند فرادی ! بود دلیل آن هم این بود که به خاطر  
 کمبود جا و کثرت بازداشتها سعی میکردند افراد مهمتر و موثرتر را آن هم فقط برای حفظ مسائل امنیتی و  
 تخلیه اطلاعاتی و عدم دسترسی فرد بازداشتی به دیگر افراد در انفرادی نگاه دارند ضمن آنکه میدانستند  
 به دلیل موقعیت و شرایط خاص روحی روانی حاکم بر سلول انفرادی به ویژه اگر طولانی مدت شود زندانی

به هم سلول خوداعتماد نموده ، اُخت میشود و به این طریق میتوان به اطلاعات وی دست یافت . این شیوه که برای همه زندان سازان و زندانبانان جهان آشناست ! در دویست و نه نیز اعمال میشد

وقتی تخلیه اطلاعاتی فرد پایان می یافت ، زیاد به پر و پای زندانی نمی پیچیدند ، زندانی پس از مراجعت از بازجویی میتوانست با هم سلولش سرود بخواند ورزش کند - البته با صوت و صدای پایین - در حالی که در سلولهای تحت اختیار دادستانی حتی برای همین اعمال نیز تحت فشار و شکنجه قرار میگرفت خود بازجویان دویست و نه به این نکته اذعان داشتند و در مواردی از این دست بیان میکردند که به دلیل آنکه دست ما پس از ارجاع پرونده به دادگاه بسته است تنها میتوانیم شما را به بهانه کشف نکات جدید در پرونده برای چند روز مجدداً از بندهای تحت اختیار دادستانی احضار کنیم ولی بیش از آن ممکن نیست ، خود این مطلب نیز در دسرهای بیشتری میتوانست برای زندانی فراهم کند چون پس از مراجعت مجدد از دویست و نه به بندی که در آن اسکان داده شده بود به شدت تحت فشار روحی دیگری قرار میگرفت و نوع برخورد زندانبانان و به دنبال آن زندانیان دیگر با وی دستخوش تغییر میشد و همه به وی به دید فردی که هنوز اطلاعات ناگفته دارد نگاه میکردند که همین موضوع باعث ایجاد فشارهای جدی میشد. یعنی زندانی در چنان شرایطی قرار میگرفت که تنظیم رابطه با محیط بیرون و تثبیت موقعیت خودش در آن محیط برایش امری بسیار دشوار بود و در این میان جاسوسان خطِ امام ! نیز بیکار نبودند و در مواردی خود زندانیان با دامن زدن به جو بدبینی و عدم اعتماد ، محیط را غیر قابل تحمل تر میکردند دریا هنرمند ، در خاطراتشان نوشته اند : در سلول ما فردی بود که کسی نمیدانست اتهام او چیست ، فرد عجیبی بود به شدت مذهبی - تکرو - بی اعتنا به روابط جمعی ، بطوریکه برخی به این باور رسیده بودند وی طلبه ای است که دستگیر و به شدت شکنجه شده ، به علت " دستبند قپانی " و آویزان شدن از سقف ، هر دو دستش به سمت داخل گوشت اضافه آورده بود . بازجوی وی فردی به نام امیر بود که او میگفت مثل روح میماند. ناگهان در پشت در سلول ظاهر میشود و بی هیچ صدایی احضارت میکند. بیرحم است و در اعمال شکنجه و ضربه زدن هیچ کوتاهی نمیکند! رفتاری که این فرد نشان میداد نیز عجیب بود. فرد تازه وارد به سلول را در مدت کوتاهی با انبوهی از سوالاتی مواجه میساخت که در محیط طبیعی سلول و در شرایط دشوار زیر بازجویی کسی به دنبال کنکاش در آنها نیست. که هستی ؟ به چه خاطر دستگیر شدی ؟ چه کار کردی ؟ و مواردی از این نوع . جالب آن بود که تقریباً عادت همیشگی او بود که خواستار ملاقات با بازجویش شود و بازجو نیز کمتر پاسخش را میداد. و هر وقت نیز که از سلول بیرون میرفت دیگر هم سلولیهها میگفتند باید مواظب وی باشید او جاسوسی میکند و در مورد شما گزارش میدهد نگذارید چیزی در مورد شما بداند . حال آنکه واقعا اینگونه نبود و بیشتر در پی روشن شدن تکلیفش بود. او را تا آن زمان به گفته خودش در حدود بیش از یکسال در انفرادی نگه داشته بودند تا اینکه در پاییز شصت و یک مکانش را عوض کردند. از سرنوشت بعدی وی اطلاعی نداشتیم و نمیدانم بر سر او چه آمد . جالب آنکه وقتی هادی خامنه ای - محمود داعبی - و محمد علی هادی نجف آبادی از سوی خمینی برای بازدید از اوین به دویست و نه آمدند در مواجهه با ایشان خواستار امان یافتن برای بیان مطالبی شد و وقتی آنان به وی اطمینان دادند که مطالب گفته شده توسط او را به بازجو و زندانبانان نخواهند گفت قلم و کاغذ در خواست کرد و مدت زمان زیادی به نوشتن مطالبی پرداخت که کسی نفهمید چه بوده است . در صورتی که این رفتار او با آنچه در موردش گفته میشد مغایر بود و از سوی دیگر یکی دو نفری که در مورد وی این مطالب را بیان میداشتند آنچنان به لحاظ اخلاقی دچار سقوط شده بودند که در محیط کوچک سلول و در جمعی محدود و چند نفره نیز . . . . رفتار مشمنزکننده ای از خود نشان میدادند

آدمی علاوه بر لحظه مرگ ، که خود خودش میشود ، در سلول انفرادی ست که به دیدار خویشتن می

**رود . . .** افراد در آنجا تمامی هویت و سرشت خود را نمایان میساختند. و عجیب بود که آنها که دارای وابستگی سازمانی بودند پس از بریدن به سرعت دچار چنان سقوط اخلاقی میشدند که تصور آن غیر ممکن بود. گویی با پشت کردن به ارزشها و اصول ، این ابتدال است که خوش آمد میگوید و این پوچی ست که رُخ می نماید ! به عکس انسانهای والا و شریفی هم بودند که مقاوم و آگاه با مسئله مواجه شده حضور آنها در سلولها غنیمت بود

سعی میکردند در مدت حضور کوتاه مدتشان در سلول آنچه از آموزشهای انسانی و رفتار متناسب با دوران بازداشت و زندانی میدانستند به هم سلولی خود منتقل کنند. و به زندانی صبر پایداری و درک صحیح و اصولی از مسئله زندان و مقاومت در زندان بدهند و این دسته از افراد همانهایی بودند که در لحظه وداع جدا شدن از ایشان جانکاه بود هنوز آواز خوش یکی از آنان که دیگر در بین ما نیست اما از آنهاست که وقتی غائب است بیشتر حضور دارد ! در گوشم زنگ میزند . . . مرغِ سَحر ، ناله سر کن

داغ مرا تازه تر کن . . . . . ادامه دارد

---

hamneshine\_bahar@hotmail.com